

مراد از پلورالیسم (pluralism) به طور کلی هر نظریه‌ای است که در آن اصل و ریشه امور یا عدد چیزها یا نوع آنها بیش از یکی دانسته شود. پلورالیست (pluralist) کسی است که کثرت یا چندگانگی را اصل قرار می‌دهد (در مقابل وحدت یا یگانگی). و، از این رو، می‌توان او را «کثرت‌گرا» یا «چندگانه‌گرا» خواند. بحث وحدت و کثرت در دین و فلسفه پیشینه چند هزار ساله دارد، و محور آن غالباً هستی‌شناسی و یزدان‌شناسی بوده است. پلورالیسم در فلسفه اخلاق و نظریات اجتماعی نیز کاربرد داشته است. در اخلاق کسی که بگوید مبدأ و معیار خوبی و بدی بیش از یکی است، و در علوم اجتماعی دانشمندی که معتقد باشد جامعه برحسب گروه‌های قومی یا نژادی آرایش می‌یابد، پلورالیست خوانده می‌شود. اما در این مقاله مطمح نظر ما پلورالیسم سیاسی است.

#### تعریف و مبانی

در علم سیاست، سابقه استعمال واژه پلورالیسم چندان دراز نیست و از اوایل این قرن عقب‌تر نمی‌رود. غرض از آن ترتیباتی خاص به منظور توزیع قدرت سیاسی میان گروه‌ها و سازمان‌های مستقل از دولت و از یکدیگر و، در نهایت امر، جلب علاقه و مشارکت آنها و

ملاً افراد جامعه در صحنه سیاست و سیاست‌گذاری است. پلورالیست‌ها معتقدند که تعدد و تنوع گروه‌ها (دست کم در دموکراسیها) نه تنها یکی از واقعیات زندگی است، بلکه باید و مطلوب است که چنین باشد. بنابراین، دلائلشان هم از آنچه هست اخذ می‌شود و هم از آنچه باید باشد. اینکه دسته‌های مختلف افراد به اقتضای فعالیتها و باورها و نظرگاهها و هدفهای مشترک، منافع مشترک نیز پیدا می‌کنند یکی از واقعیتهاست؛ اینکه مردم همگروه می‌شوند تا نسبت به منافعشان در کل جامعه و در برابر دولت پیش گسترده‌تر و ژرف‌تری به دست آورند و در عین پیشبرد منافع خویش مصالح عموم را نیز در نظر بگیرند و حفظ کنند، ارزشمند و خواستنی است. جامعه مطلوب آنچنان جامعه‌ای است که اقتدار همگانی در میان گروه‌های متعدد و متنوع بخش شود و این گروه‌ها مکمل یکدیگر باشند و دولت به حفظ توازن طبیعی میان گروه‌ها بسنده کند و حاکمیت مطلق در دست دولت یا هیچ کسی به تنهایی نباشد. این البته (به قول ماکس وبر، جامعه‌شناس بزرگ آلمانی) «نمونه آرمانی» جامعه پلورالیستی است که شاید تاکنون در این حد کمال پا به عرصه هستی نگذاشته باشد و تنها برای روشن‌ترین ساختار و پیش‌فرضهای چنین مدلی مفروض گرفته می‌شود تا بحث و تحقیق را آسانتر کند. چنان‌که خواهیم دید،

# پلورالیسم



پلورالیسم از مراحل مختلف گذر کرده و، در هر مرحله، بر جنبه‌های دیگری از قضیه تأکید ورزیده است. اما پیش‌فرضهای آن بیش و کم ثابت مانده است، و پیش از ورود در بحث تفصیلی، باید ببینیم نتیجه‌هایی که گفتیم از چه مقلداتی گرفته شده است.

نخست اینکه حکومت وقتی از حد معین (و بالنسبه کوچکی) بزرگتر شده، دیگر به معنای حقیقی منتخب و نماینده مردم نیست، و فرد نخواهد توانست استعدادهای خویش را تحت آن به بهترین وجه به فعلیت برساند و زندگی پر بار و شادی بخش داشته باشد.

دوم اینکه وقتی بازوهای حکومتی از نظر جغرافیایی پراکنده‌تر باشند (فدرالیسم و عدم‌تمرکز)، حکومتی که به هر حال به دلیل وسعت و جامعیت قوا فاقد کیفیت راستین انتخابی شده است و دیگر حقیقتاً وکیل مردم نیست، نخواهد توانست بی‌منازع از اختیاراتی که بی‌وجه به خود بسته است سوءاستفاده کند.

سوم اینکه هیچ جامعه‌ای آن‌گونه که پیروان حاکمیت مطلق می‌گویند برآستی یکنست و یکپارچه (و به اصطلاح بعضی از متأخران، «توحیدی») نیست. عقاید متنوع و هدفها مختلفند و، از این رو، مردم همیشه کوشیدماید بنا به خواستها و آرزوهای گوناگون مذهبی و فرهنگی و آموزشی و حرفه‌ای و اقتصادی با یکدیگر در گروه‌های مختلف

مجموع شوند

چهارم اینکه اولاً عضویت در هر یک از این گروه‌ها اختیاری است، و ثانیاً هیچ‌کسی فقط عضو یک

گروه نیست و در آن واحد به چند گروه تعلق دارد.

بنجم اینکه قبول سیاستهای همگانی مملکتی و گردن نهادن بر آنها باید حاصل کنش و واکنش آزادانه گروهها با یکدیگر باشد (با لافل در نظامهای دموکراتیک چنین است).

ششم اینکه حکومت مکلف است قدر مشترک اجماع گروهها را تشخیص دهد و فقط بر پایه آن عمل کند.

پلورالیست‌ها می‌گویند که اولاً همه یا بعضی از این شرطها در ادوار گوناگون تاریخ و در جوامع مختلف صدق کرده‌اند و لذا آنچه می‌خواهند پایه واقعی دارد؛ ثانیاً هر جا که این شروط مصداق نداشته‌اند شروع و آفات بی‌حساب به بار آمده است و، بنابراین، باید آنها را ارزشهای مثبت به شمار آورد و در تحقیقشان کوشید؛ و ثالثاً نظرگاهی که از ملحوظ داشتن این عوامل فراهم می‌آید بهترین اسباب نه تنها برای تنظیم و تمثیت حیات سیاسی جامعه، بلکه شایسته‌ترین راه تحقیق در آن است. به عبارت دیگر، پلورالیسم (۱) مبین یکی از واقعیتهای بسیار مهم تاریخ، (۲) هدفی ارزنده و شایان پیگیری، و (۳) روش پژوهشی ثمربخش در جامعه و سیاست است.

از مجموع آنچه تاکنون گفتیم دو نکته اساسی برمی‌آید. یکی اینکه پلورالیست‌ها به کثرت یا چندگانگی اصل و مبدأ در سیاست قائلند و

روزافزون کار و تصرفات آشکار و پنهان دستگاههای غول پیکر دولتی، به فکر تدبیر راههایی افتادند. عده‌ای از سندیکالیست‌ها و سوسیالیست‌ها و جامعه‌شناسان و روانشناسان و حقوقدانان در این اندیشه شدند که دولتهای تک‌ملیتی برخوردار از حاکمیت مطلق رفته‌رفته بوم طبیعی شایسته و بایسته برای ادامه حیات سالم اجتماعی را با خطر نابودی روبرو می‌کنند. به اعتقاد ایشان، دولت وضعی ایجاد کرده بود که افراد در عین وابستگی تکنولوژیک به یکدیگر، روزه‌روز از حیث عاطفی و فکری با هم بیگانه‌تر می‌شدند. جامعه مانند لانه مورچگان یا کندوی زنبوران به انبوهی از حشرات مبدل می‌شد، و دیگر نمی‌شد گفت که فرد عضوی شاخص و صاحب هویت از جمعی پاسخگوی نیازهای معنوی اوست. بستگیهای میان افراد بود، ولی با پیوندهای طبیعی انسانی از زمین تا آسمان فاصله داشت. صنعت بی‌امان پیش می‌تاخت، اقتصاد از مرکز کنترل می‌شد، و نظام قوانین تقریباً هرراهی را برای اجبار و الزام فرد و واداشتن او به اطاعت از نظام حاکم سیاسی مشروع جلوه می‌داد. متفکران یادشده چنین وضعی را برای بشر غیرطبیعی و زیانمند می‌دانستند و بر آن اسف می‌خوردند. پرسش این بود که چگونه می‌توان آدمی را به جایگاه محترم و طبیعی او بازگردانید.

# سیاسی

عزت‌الله فولادوند



پلورالیسم حقوقی

البته این‌گونه افکار و احساسات تازه نبود و از آغاز انقلاب صنعتی در انگلستان و سپس سایر کشورهای اروپای غربی در قرن نوزدهم پیوسته تکرار می‌شد. نهایت اینکه منتقدان سرمایه‌داری و صنعت گسترده همیشه یادر دفاع از فردیت سخن می‌گفتند و می‌خواستند زنجیر قواعد خشک و رسوم تقلیدی و قیود خفقان‌آور جامعه شهری را از دست و پای فرد بردارند، یا از دست سرمایه‌داران بی‌مروت سودجو می‌نالیدند و خواهان سپردن مقررات جامعه به دولتی جامع‌القوا بر پایه اصول سوسیالیسم بودند. اما متفکرانی که از ایشان یاد کردیم، هم با فردگرایی مخالف بودند و هم با دولت‌گرایی. چاره مشکل را در وجود گروههای متعدد و مستقلی می‌دیدند که مانند واسطه یا پلی میان فرد و دولت عمل کنند؛ هم مانع بی‌بندوباری فرد شوند و هم دولت را از لگام گسیختگی باز دارند؛ و بالجملة به آدمی امکان دهند استعدادهایش را با اتکا به حس تعلق به گروه متحقق سازد.

الگویی که برای این‌گونه گروهها ذکر می‌شد، جوامع کوچک روستایی و جماعات مؤمنان همکیش و ارباب حرفه‌ها و پیشه‌وران همصنف و راهبان درصومعه‌ها و شاگردان و مللمان در حوزه‌های علمی سدهای میانه بود که آدمی در آنها شخصیت و هویت داشت و متقابلاً هم در پیشبرد هدفها و خواستههای گروه منشأ اثر بود و هم از همگروهان خویش توان و تأثیر کسب می‌کرد. بدین سان، نوعی همزیستی پربار و خرسندی‌بخش استقرار می‌یافت که فرد را از

لذا با وحدت مخالفند نه با اتحاد؛ با اتحاد (که متأسفانه اغلب با وحدت اشتباه می‌شود) نه تنها سرستیز ندارند، بلکه آن را بزرگترین ضامن مشارکت سیاسی و همدوشی برای پیشبرد هدفهای ملی می‌شمارند. دیگر آنکه، از این جهت، پلورالیسم یکی از اصول بنیادی دموکراسی لیبرال است. در قطب مخالف، کسانی هستند که یا هرگونه تنوع و تعدد عقیدتی را رد می‌کنند و می‌خواهند در جامعه وحدت ایدئولوژی حکمفرما باشد؛ یا کسانی که گرچه چندگانگی آزا را می‌پذیرند، ولی می‌خواهند همه‌قوا و اختیارات منحصر به دولت باشد و معتقدند دولت ارگانیسم یا موجودی زنده و آدمی صفت و دارای اراده فائده نسبت به جمیع افراد جامعه است. اکنون بپردازیم به سیر تحولی و تاریخی پلورالیسم.

ریشه‌های تاریخی

پلورالیسم نخستین بار در اوایل قرن بیستم در عرصه اندیشه سیاسی و اجتماعی در اروپا و امریکا پدید آمد، دو عامل در ظهور آن تأثیر مستقیم داشتند. یکی افزایش هراس‌انگیز قدرت دولتهای تک‌ملیتی (nation states)، و دیگری گسترش تمدن صنعتی. بازار این هر دو در آغاز قرن حاضر (بویژه پس از جنگ جهانی اول) رونق بی‌سابقه یافت. اندیشه‌وران برای صیانت فرد از ناتوانی و گمنامی و بی‌هویتی و خواری در جوامع بزرگ صنعتی و حفظ او از آثار نامطلوب تقسیم

دراودیشی حکومت مضمون و محفوظ می‌داشت. اعتقاد بر این بود که از این راه می‌توان در دوران معاصر نیز به تأسیس جوامع انسانی اصیلی که ارسطو مطلوب دانسته بود کامیاب شد. ارسطو گفته بود آدمی در جامعهای شکوفان و نیک‌بخت می‌شود که وسعت جغرافیایی آن از حدمعینی فراتر نرود (به نحوی که چارچی بتواند اخبار رابه آسانی به گوش همه همشهریان برساند) و افراد یکدیگررا بشناسند و پیشینه فرهنگی و افق سیاسی مشترک داشته باشند. وقتی مخالفان یادآور می‌شدند که نه تنها بنیادگذاری، بلکه ماندگاری چنین جوامعی

در جهان پیچیده و پر جوش امروزی در ردیف اوهام است، پاسخ می‌شدند که چندین گروه از این دست می‌توانند در چارچوب یک مجموعه حکومتی همیمان شوند و بر محدودیتی که ارسطو از حیث وسعت سرزمین برای دولت آرمانی در نظر گرفته بود فائق آیند و دولتی ناهمگن ولی متحد مرکب از کثیری گروههای همگن تأسیس کنند. بدین ترتیب، از سوی کشور گستره جغرافیایی پهناتر و عده بیشتری شهروند و نیروی اقتصادی و قدرت دفاعی افزونتر در برابر مخاطع و تجاوزهای بیگانه پیدا می‌کرد و از برکت این اتحاد فدرال می‌توانست با مسائل در فیساستهای داخلی و خارجی دست و پنجه نرم کند که از توان دولت‌شهرهای کوچک یونان باستان بیرون بیاید. و از سوی



نگار علمی انسانی و مطالعات فرهنگی

دیگر شهروند از آن سبوه اقتصاد و سیاست متمرکز و دیگر گویهای اجتماعی بیافاکن مهون می‌ماند.  
چنین می‌نمود که بهترین راه تضمین حقوق فرد، تشبید میانی گروههاست. گفته می‌شد که دولتهای امروزی آنچنان بزرگ و پیچیده و زورمند شده‌اند که نمی‌توانند نیازهای انسانی شهروند را برآورند. بنابراین می‌بایست آنها را از مسند همبراین به زیر کشید و اختیارانشان را محدود کرد و تنها به حلقه رسانید که در درون مرزهای کشور نگهدار و پرورنده تشکلهای خود گردان باشند. نظم و آرامش را میان گروههای رقیب حفظ کنند. تمرکز قدرت اقتصادی در دست طبقه‌ای که هیچ کار سودمندی انجام ندهد باعث نگرانی روز افزون بود. ولی به نظر نمی‌آمد که دستگاه دولت ابزار مؤثر خشنی کردن قدرت فراینده ناموجه این طبقه باشد، زیرا اصولاً تمرکز هرگونه قدرت (اعم از اقتصادی و سیاسی) در دست هرکس (خواه طبقه‌ای

خاص و خواه دولت) خود ریشه تعدی به حقوق شهروند به شمار می‌رفت. قدرت همیشه در معرض سوءاستفاده بود و می‌بایست از اعمال آن به طور یکپارچه جلوگیری کرد. هر روز که می‌گذشت، دولت به حربه‌ای برنده‌تر در دست طبقه حاکم برای سودجویی مبدل می‌شد. از این رو، می‌بایست جلو قدرت متمرکز دولت سد شود - دولتی که بتدریج کیفیت انتخابی آن کاستی می‌گرفت و لازم بود تکه‌تکه یا، به عبارت دیگر، «چندگانه» شود.

این نخستین مرحله پلورالیسم بود. در آثاری که در دو دهه آغاز قرن بیستم از مفکران پلورالیست انگلیسی، مانند لسکی<sup>۱</sup> و فیکس<sup>۲</sup> و هابز<sup>۳</sup> و تانی<sup>۴</sup> و کول<sup>۵</sup>، انتشار می‌یافت همه جا بهره‌کشی در نظام سرمایه‌داری و حاکمیت مطلق دولت هدف حمله بود. این کسان و همفکران ایشان جملگی با این اندیشه مخالف بودند که دولت تجسم اراده عام و قانوناً توانای مطلق و جلوه برون عقل محض است. خواندگانی که با تاریخ اندیشه سیاسی در غرب آشنایی دارند بلافاصله درمی‌یابند که چنین نظریه‌ای نقطه مقابل آراء نامورانی چون ژان بون<sup>۶</sup> و تامس هابز<sup>۷</sup> و ژان ژاک روسو<sup>۸</sup> و جان آستین<sup>۹</sup> است که به حاکمیت بی‌منازع و اولویت اراده دولت قائل بودند. در این مرحله از تفکر پلورالیستی که به دلیل تأکید فوق‌العاده آن بر مفهوم حقوقی حاکمیت، پلورالیسم حقوقی<sup>۱۰</sup> نام گرفته است، معروفترین نظریه پرداز، لئون دوگی<sup>۱۱</sup> فرانسوی بود. دوگی عقیده داشت که انقلاب کبیر فرانسه حاکمیت را از پادشاه به ملت انتقال داد و اسطوره‌ای آفرید که در سراسر اروپا ریشه دوانید. از این اسطوره لازم می‌آمد که اولاً دولت همان ملت است، و ثانیاً تمام گروه‌های مستقل در داخل کشور باید قلع و قمع و منکوب شوند. اما واقعیات حیات اجتماعی و سیاسی در بسیاری از کشورها - بویژه کشورهای بهره‌مند از نظام حکومتی نامتمرکز یا فدرال - نافی این دو نتیجه بود. عده‌ای از پلورالیست‌های حقوقی، از جمله دوگی، نه تنها سرسختانه خواستار استقلال گروه‌هایی به غیر از دولت بودند، بلکه می‌گفتند دولت نیز یکی از گروه‌هاست که نه مهمتر و نه ضرورتاً همیشه نیرومندتر از تشکلهای دیگر است.

پلورالیست‌ها، چنان‌که پیشتر نیز اشاره شد، نه فردگرا بودند و نه دولت‌گرا. لیبرالیسم کلاسیک و مکتب سودنگری (utilitarianism) قرن نوزدهم را مردود می‌شمردند چرا که می‌گفتند پیروان این دو نظریه فرد را از جماعتی که بدان تعلق دارد می‌گسلانند و اسماً او را حاکم بر منافع و سرنوشت خویش قرار می‌دهند ولی واقعاً در گونه‌ای خلاء اجتماعی رها می‌کنند. فردی که بدین سان از گروه می‌گسلد و یکه و تنها در عرصه جامعه در برابر قدرت قانونی چیره‌گر دولت رها می‌شود، پیدا است که یارای ایستادگی در مقابل اراده طبقه حاکم را نخواهد داشت. در چنین وضعی، تفاوت نمی‌کند که دولت بالاترین قانونگذار به اراده مردم تلقی شود (نظریه سودنگران انگلیسی) یا تجسم عقل در تاریخ (نظریه هگل) - در هر دو حال بر خردمندان آشکار است که رویارویی به سود حریف کوه‌بیکر دولتی تمام می‌شود، نه فرد بی‌یار و یاور. فقط گروه می‌تواند فرد را از تجاوز دولت به حقوق او ایمن بدارد، و این مقصود حاصل نمی‌شود مگر با تقسیم حاکمیت میان دولت و جماعات.

تعدد یا چندگانگی حاکمیت نه تنها، بنا به دلایل گفته شده، در نفس خویش مطلوب و یکی از ارزشهای مثبت محسوب می‌شود، بلکه، به عقیده پلورالیست‌ها، ریشه در واقعیات تاریخی داشت. به نظر ایشان، اسطوره حاکمیت انحصاری دولت یکی از جعلیات فیلسوفان و

حقوقدانان بود. هر کس به دیده تحقیق در جامعه می‌نگریست، مشاهده می‌کرد که سیاست اساساً دارای ماهیت گروهی است. افراد فقط هنگامی برآستی به مسائل سیاسی دل می‌بندند و به هدفی متعهد می‌شوند که پای گروه‌های متعدد در میان باشد. ولی دستگاهی که به نام دولت مصدر حاکمیت است، دستگاهی بی‌چهره و بی‌هویت است که هیچ کسی نمی‌تواند واقعاً دل در گرو آن بنهد و در راه حصول مقاصد آن تلاش کند. آدمی به مذهب و صنف و اتحادیه و باشگاه و گروه همفکران خویش بمراتب متعهدتر و وفادارتر می‌ماند تا به دستگاه دولت. بنابراین، نه دولت «مثبت» ایده‌آلیست‌ها برآستی پاسخگوی نیازهای انسانی اوست و نه دولت «منفی» لیبرال‌های کلاسیک. از این گذشته، تاریخ نشان می‌دهد که در معارضات دولت و گروه‌ها، دولت همواره برنده نیست. گروه‌ها می‌توانند با دولت بجنگند و به اقتضای مصالح خویش تغییراتی در آن وارد کنند و امتیازاتشان را نگاه دارند. دولت از حیث بهره‌مندی از سرشت گروهی، تنها یکی از گروه‌ها در کشور است و، چنان‌که اشاره شد، نه یگانه گروه و نه حقاً شایان برتری به دیگر گروه‌هاست. از این رو، و با توجه به آنچه راجع به واقعیت دلبستگی قویتر افراد به مذهب و آیین و جماعات صنفی خودشان گفتیم، وقتی دولت و این گونه گروه‌ها بر سر جلب مصلحتی و وفاداری و فرمانبرداری فرد به رقابت برخیزند، نه تنها به هیچ وجه همواره آشکار نیست که بُرد با کیست، بلکه (و از آن مهمتر) حق مشروع فرد است که جانب گروه را که نماینده مستقیم اوست در برابر دولت بگیرد.

البته پلورالیست‌ها ضرورت وجود دولت را نفی نمی‌کردند و خطاست که کسی آنان را آثارشیست قلمداد کند. سخن برسر این بود که فرد به میل و اختیار به عضویت گروه‌ها درمی‌آید، و بنابراین، گروه‌ها به طور مستقیم‌تر و لذا قویتر و طبیعی‌تر - از جانب او نمایندگی دارند. اگر فرد در عرصه مناسبات اقتصادی و تولیدی که مستقیماً با افکار و زندگی وی رابطه دارد، آزادانه با عطف نظریه مقاصد گروهی عمل کند، بدون شک به سیاست و اقتصاد کشور که گروه‌های مختلف در آن به تعامل و رقابت مشغولند، بیشتر علاقه نشان خواهد داد و دیگر با هموطنان و نظم همگانی جامعه احساس بیگانگی نخواهد کرد. دولت به جای اینکه رأساً و از راه اقدام مستقیم دست به تعیین مشی سیاسی و اقتصادی کشور بزند، صرفاً هماهنگ‌کننده‌ای خواهد بود که در پاسخ به خواستها و نیازهای گروهی وارد عمل خواهد شد و وظایفی معادل یک شرکت خدماتی خواهد داشت.

نظریه دولت در نقش شرکت خدماتی همگانی در کتاب دوگی، قانون دودولت امروزی<sup>۱۲</sup>، تشریح شده که یکی دیگر از سرشناسترین پلورالیست‌ها، هارولد لسکی، آن را به انگلیسی ترجمه کرده است. دوگی عمدتاً به جنبه حقوقی امر علاقه داشت. او معتقد بود که دولت باید خادم بیطرف جامعه باشد، نه منشأ شریعی قوانین. حقیقت این است که اطاعت از فرمانهای دولت نه به جهت صدور آنها از جانب دولت، بلکه به دلیل اشتغالشان برخواستهای گروهی واجب است. دوگی می‌گفت کسانی که به خدمات همگانی حکومتی مشغولند، به موجب همان قوانینی مجاز به چنین کاری دانسته می‌شوند که در عین حال مبنی همبستگی اجتماعی مردم و منشأ حکومت است. بر خلاف آنچه ایده‌آلیست‌هایی چون هگل پنداشته‌اند، دولت از نظر وجود و اطاعت از آن، دارای هیچ گونه برتری و الویتی نسبت به گروه‌های مختلف تولیدی یا ناحیه‌ای نیست. هیچ گونه حق ذاتی و طبیعی به دولت تعلق نمی‌گیرد که به تحمیل اراده خویش به گروه‌های رقیب بپردازد یا

فرد را مجبور به اطاعت از قوانین خویش کند به صرف اینکه آن قوانین را خود وضع کرده است. حاکمیت بخش‌پذیر و لزوم فرمانبرداری از حکومت امری مشروط و مقید است، نه مطلق.

### پلورالیسم دموکراتیک

در دهه ۱۹۳۰، رفته‌رفته شبهه‌هایی در صحت مدعیات طرفداران پلورالیسم حقوقی راه یافت که عاقبت به ترک آن انجامید. مخالفان بر این عقیده بودند که پلورالیست‌ها نظریات موجود درباره حاکمیت دولت را تحریف کرده‌اند و در بیان قدرت و اهمیت نسبی گروه‌ها در برابر دولت سخن به‌گزارانده‌اند. هارولد لسکی به مارکسیسم روی آورد، و رکود بزرگ اقتصادی دهه ۱۹۳۰ سبب تقویت این اعتقاد شد که وجود دولتهای نیرومند مرکزی از جهت رفاه همگانی و بقای دموکراسی و حفظ استقلال ملی ضروری است. ولی ضربه نهایی را دولتهای یک‌تاز و قدرتمند در شوروی و آلمان و ایتالیا و اسپانیا به پلورالیسم حقوقی وارد آوردند که ریشه گروه‌های مستقل داخلی را برانداختند و جایی برای دخالت آنها در حیات سیاسی و اجتماعی باقی نگذاشتند.

اما پس از چندی، در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، پلورالیسم باز در قالبی دیگر و این بار به صورت پلورالیسم دموکراتیک ظاهر شد. این دفعه محل تأکید، به جای حاکمیت، ضروریات نظام دموکراسی قرار گرفت. ولی مخالفت با نظریات روسو که گفته بود وجود تشکلهای کوچکتر از دولت به دلیل تنگ‌نظری آنان و ترجیح منافع خویش به خیر عموم، برخلاف مصالح همگانی است، همچنان باقی بود. پلورالیست‌های دموکرات، ایالات متحده آمریکا را شاهد می‌آوردند که دارای اصل تفکیک قوا و منشور حقوق فردی و حزبهای سیاسی بالنسبه نامتمرکز و تعداد بیشماری گروه‌ها و تشکلهای خاص است و وجود آنها نه تنها آسیبی به خیر همگانی نمی‌زند، بلکه سبب پیشرفت مصالح و هدفهای ملی است. در پلورالیسم دموکراتیک نیز مانند پلورالیسم حقوقی، هم به واقعیات استناد می‌شد و هم به ارزشها. پلورالیست‌های دموکرات با دو دسته در معارضه بودند که هر دو برخلاف آنان به وحدت اصل اعتقاد داشتند: نخست کسانی مانند پارتو ۱۳ و موسکا ۱۲ و میکلسن ۱۵ که در تاریخ اندیشه اجتماعی به نوامیای لیبرال معروفتند و ماحصل سخنانشان این بود که هر جامعه یا سازمان به ظاهر دموکراتیکی سرانجام به صورت الیگارشی درمی‌آید، بدین معنا که اقلیتی نخبه و نیرومند عاقبت زمام امور را در دست می‌گیرند و پیدایش طبقه حاکم از ذاتیات حیات و تشکیلات اجتماعی و سیاسی است؛ ۱۶ دوم مارکسیست‌ها که مدعی بودند ظهور طبقه حاکم از پیامدهای اجتناب‌ناپذیر سرمایه‌داری است. پلورالیست‌های دموکرات پاسخ می‌دادند که گرچه نابرابری منابع و امکانات ممکن است مانع برابری شهروندان شود، ولی پژوهشهای تجربی دقیقی در حکومت‌های ملی و محلی در کشورهای دموکراتیک نشان نمی‌دهد که هیچ طبقه حاکم مشخصی امور را قبضه کرده باشد. به عکس، از داده‌های تجربی چنین برمی‌آید که عامل مؤثر در سیاستها و تصمیمهای دولتی غالباً وجود گروه‌های مختلف حتی با منافع و هدفهای متعارض است. از این گذشته، پلورالیست‌ها ادعا داشتند که وجود این‌گونه تشکلهای به حال دموکراسی سودمند است، زیرا اولاً شهروندان را برای زندگی سیاسی آموزش می‌دهد، ثانیاً مناسباتشان را با دولت تحکیم و تقویت می‌کند، ثالثاً نمی‌گذارد هیچ گروهی از صاحبان منافع خاص

همیشه در مورد تصمیمات مهم چیره شوند، و زابهاً چون امکانی برای کسب اطلاع و تبادل نظر و مذاکره و مصالحه فراهم می‌آورد، موجب اخذ سیاستهای عاقلانه‌تر و پذیرفتنی‌تر می‌شود.

### پلورالیسم شراکتی

البته مثل امریکا که پلورالیست‌ها حتی پیش از دوره فوق‌الذکر بدان نظر داشتند، تنها الگو نبود. ساختار و قدرت نسبی گروه‌های مستقل و نوع مناسباتشان با دولت در کشورهای دموکراتیک تفاوت می‌کند. حتی می‌توان گفت که ایالات متحده مدلی بالنسبه استثنایی است. بسیاری عوامل، از جمله نبود سازمانهای طبقاتی و ضعف نسبی اتحادیه‌های کارگری و وجود تشکلهای مرکب از افراد بخشهای مختلف جامعه، به پلورالیسم در آنجا چهره و ماهیتی غیر از سایر دموکراسیهای غربی می‌دهد. در کشورهای اسکاندیناوی و هلند و آلمان و اتریش، نمایندگان بخش اعظم نیروی کار و کارگری در مذاکرات دسته‌جمعی با کارفرمایان شرکت می‌جویند و توافقهایی که به دست می‌آید به تأیید دولت می‌رسد و چنین، در صورت لزوم، به وسیله قوه مقننه صورت قانونی پیدا می‌کند. این مدل «شراکتی» ۱۷ پلورالیسم دوامریکا معمول نیست، و سابقه آن (هرچند به شکل منحرف) به زمان موسولینی دیکتاتور ایتالیا و *estado corporativo* (یا «دولت شراکتی») او برمی‌گردد، و به این صورت بارها مورد سوءاستفاده قرار گرفته و به جای رهانیدن فرد، او را محکوم به زور شنیدن از گروه‌های کوچک قدرتمند و ثروتمند و سودجو و بی‌اعتنا به اصول در کشورهای مختلف کرده است.

در دهه ۱۹۸۰، پلورالیسم شعار مخالفان حکومت‌های تک‌حزبی در اتحاد شوروی و کشورهای اروپای مرکزی و شرقی شد که، مانند پلورالیست‌های حقوقی و دموکرات در گذشته، بر ضرورت وجود گروه‌های مستقل در سیاست و اقتصاد و جامعه پافشاری می‌کردند. این پلورالیست‌ها، برخلاف پیشینیان خود، هیچ نظریه مدون و منسجمی در مخالفت با دولتهای قدرتمند و انحصارطلب کشورهای خویش پدید نیامورده‌اند ولی از آنچه درباره ضرورت پلورالیسم به عنوان یکی از پایه‌های دموکراسی و مشارکت سیاسی می‌گفتند چنین برمی‌آمد که عقایدشان آمیزه‌ای از اصول پلورالیسم حقوقی و دموکراتیک است.

### نقد و ارزیابی

چنان‌که گفته شد، پلورالیسم بیشتر درواکنشی به افزایش سرطان‌وار قدرت مرکزی دولت و تحولات صنعتی و تکنولوژیک و پیامدهای ناخواستی آن در جوامع بزرگ توده‌ای پدید آمد. دفاع از هویت و حرمت فرد در پناه گروه همیشه یکی از بنیادهای آن باقی مانده، هرچند طریق مدافعه در ادوار مختلف و به اقتضای پیشامدهای گوناگون تاریخی تغییر کرده است. تردید نیست که انگیزه پلورالیست‌ها همواره از یک سو بشردوستی و حفظ حقوق اکثریتی بوده است که نزاری بیان خواسته‌های خویش و تأثیر گذاشتن در مصادرامور را نداشته‌اند، و از سوی دیگر دفاع از دموکراسی و آرزوی برقراری حکومت‌های برآستی منتخب مردم و پاسخگو در برابر ایشان با توجه به شرایط ناشی از صنعت گسترده که دستگاه دولت را از دسترس مستقیم مردم دور کرده و مشارکت حقیقی آنان را در امور همگانی ناممکن ساخته بود. پلورالیست‌ها گنوه را شایسته‌ترین مجرا برای تضارب آراء و انتقال خواسته‌های فرد می‌دیدند و عقیده داشتند که بجز ایجاد و تقویت

گروههای مستقل، چاره‌ای بر آفات مترتب بر تمدن صنعتی متصور نیست، و اگر گروهها نباشند که با قدرت محصول تجمع افراد در برابر دولت بایستند، مشکل رشد سرطانی و بی‌اعتنایی دستگاه حکومتی راه‌حل دیگری نخواهد داشت.

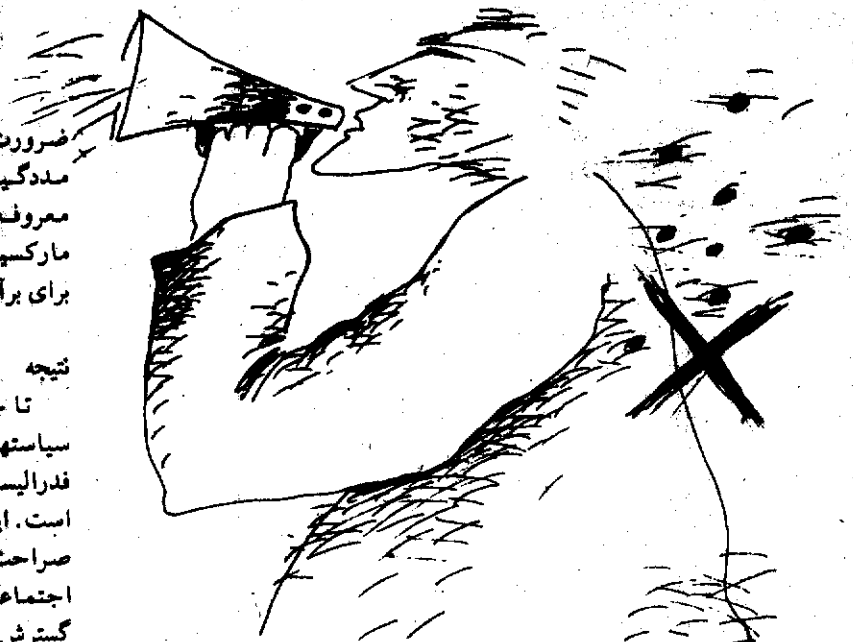
پس، از نظر انگیزه، پلورالیسم در خور بزرگداشت است، و غیر از کسانی که در قای دستگاههای قدرتمندار منافع مستقیم یا غیرمستقیم دارند، گمان نمی‌رود کسی به حکومت مردم، یعنی دموکراسی، ارج بنهد و در برابر نیات بانیان آن مکتب سر احترام فرود نیارود. اما پلورالیست‌ها به ظاهر چند عامل را در محاسبات و مدعیان‌شان نادیده گرفتند که مانع حصول مقصود شد و مروری اجمالی بر آنها، ولو از برای عبرت آیندگان، بی‌فایده نیست.

نخست، امکان فشار گروه بر فرد. هرکسی که تجربه کار گروهی



داشته باشد، می‌داند که آنچه سرانجام به عنوان هدفها و سیاستهای گروه بر کرسی نشاندن می‌شود، همواره ضرورتاً محصول تبادل نظر صادقانه و رأی حقیقی و اجماع اعضا نیست، بلکه هرچه گروه بزرگتر و مقاصد آن پزدامنه‌تر و راه رسیدن به هدف پیچیده‌تر شود، تصمیمات بیشتر حاصل دسته‌بندیها و تحمیل اغراض اقلیتی هوشیار و نیرومند و احیاناً تمحیق اکثریت غافل و بی‌زیان به وسایل زیرکانه خواهد بود، و تهدید و تطمیع هرگز از ضحنه‌های تصمیم‌گیری چندان دور نیست. اینکه کسی معتقد باشد که گروه چون بسته‌تر و کوچکتر از کل جامعه است، پس به ضرورت انعکاس‌دهنده هدفهای انسانی و وسیله تحقق ارزشهای فردی و محتوا بخشیدن به آزادی است، مستلزم مقدار معتنا بهی خوش‌بینی (و احیاناً خوش‌باوری) است. یکی از انتقادهای مخالفان دموکراسی پلورالیستی نیز همین بود که ادعا داشتند پلورالیست‌ها تنها ظاهر امور را در نظر می‌گیرند و از باطن غافلند. به عقیده منتقدان، در پشت نمای چندگانگی گروهها و تصمیمهای گروهی، واقعیت سلطه‌جویی نخبگان سیاسی پامالی یا صنعتی یا بازرگانی پنهان بود. می‌گفتند حتی اگر نخبگان حاکم همواره به کنترل یکایک تصمیمات نیز کامیاب نشوند، نمی‌گذارند اموری که تشخیص دهند به سودشان نیست در دستور کار دولت قرار گیرد، و از این راه تسلط و چیرگی خویش را حفظ می‌کنند. از این گذشته، با تصرف در افکار عمومی، نوعی دور باطل پدید می‌آورند، بدین معنا که اندیشه‌های خویش را به راههای گوناگون به مردم القا می‌کنند تا بعد همان مردم کسانی را در انتخابات برگزینند که بر وفق مرادشان - یعنی مآلاً به میل نخبگان - تصمیم بگیرند. پلورالیست‌ها پاسخ می‌دادند که پلورالیسم اجتماعی بتنهایی ضامن تحقق ارزشهای دموکراتیک نیست. پلورالیسم در جامعه شرط لازم دموکراسی است، اما خودبخود کافی نیست. حتی می‌توان پذیرفت که، در برخی موارد، تشکلهای نابرابریها را تثبیت کنند و با تأکید بیش از حد بر منافع گروه، شعور و آگاهی اجتماعی را به مجاری نادرست بیندازند و تعادل دستور کار مملکتی را برهم بزنند و خود به جای عامه مردم زمام امور همگانی را در دست بگیرند. اما چون پلورالیسم ممکن است زیانهای برساند، دلیل نمی‌شود که آن را رد کنیم. پلورالیسم اجتماعی در دموکراسی ضروری و مطلوب است و با ناپودی آن، خود دموکراسی ناپود می‌شود. گروه نیز مانند فرد است: استقلال برای فرد یکی از شرطهای نیک‌بختی است، ولی اولاً یگانه شرط نیست، و ثانیاً ممکن است در دست نااهل به تهاکری بینجامد. گروه نیز مانند فرد باید از حدی از استقلال بهرمنند باشد؛ اما در عین حال باید در پی یافتن راههایی بود که امکانی برای زیان رساندن باقی نگذارد. پلورالیست‌ها نتیجه می‌گرفتند که چگونگی حفظ تعادل بین استقلال و کنترل یکی از بنیادی‌ترین مشکلات دموکراسی پلورالیستی است، و بر هرکسی که به آزادی و انسانیت ارج بنهد کوشش در چاره‌یابی بر آن واجب است.

دومین ایراد به پلورالیسم این بوده است که پلورالیست‌ها آنچنان به خردمندی فرد و علاقه او به سیاست اعتقاد راسخ داشته‌اند که هرگز این عقیده را به محک تحقیق و تجربه نزدانند. حتی مشاهدات سطحی نشان می‌دهد که بسیاری از مردم اساساً حوصله (یا شاید توان) بحث و تعاملی نظر و پیمودن راه دراز و دشوار اخذ تصمیمهای گروهی را ندارند و بیشتر ترجیح می‌دهند دیگری تصمیم بگیرد و آنان پیروی کنند. یکی از رازهای جذابیت رهبران فرزند همین کاهلی (یا احیاناً ناتوانی) خلق از ژرف‌اندیشی و اگر ازشان از گرفتار آمدن در پیچ و خم



ضرورت وحدت هدف فراسوی چندگانگی مقاصد گروهی و لزوم مددگیری از بازاری تواناتر دولت پی بردند. حتی دو تن از معروفترین مشایخ، لسکی و کول، از افراط به تفریط افتادند و به مارکسیسم گرویدند و خواهان رهبری قوی و دولتی نیرومند و مجهز برای برآوردن نیازهای عمومی شدند.

#### نتیجه

تا جایی که می‌توان دید، پیروی از اصول پلورالیسم در اتخاذ سیاستهای مملکتی و پژوهشهای دانشگاهی و مطالعه تربیاتی مانند فدرالیسم، واکنشی در برابر آثار نامطلوب جوامع عظیم توده‌ای بوده است. این واکنش عمدتاً بر دو فرض استوار بوده که همیشه نیز به صراحت بیان نشده است: نخست اینکه پریشانی و ازهم‌پاشیدگی اجتماعی و ناسازگاری با محیط و از خود بیگانگی‌های محصول گسترش صنعت و تکنولوژی و جوامع توده‌ای، عواقبی است که حتماً باید با آنها مبارزه کرد؛ دوم اینکه جامعه توده‌ای مانع رشد و شکوفندگی و آزادی فردی است، ولی جامعه پلورالیستی و تکنولوژی محدود چنین نیست. بر پایه این فرضها گاهی نتایجی گرفته شده و سیاستهایی استقرار یافته است که از متحول شدن دستگاه دولتی در جهت انعطاف بیشتر و مسؤولیت‌پذیری افزونتر نسبت به فرد جلوگیری کرده است. با ایشهمه، چنانکه دیدیم، شیفتگان دموکراسی هرگز نتوانستند یکسره از پلورالیسم دل بردارند و در صد سال اخیر تقریباً پیوسته در تلاش رفع معایب و احیای آن اعتقاد به صورتهای جدید بوده‌اند. در جریان این تلاش، بسیاری کمبودها و عیبها و آزارها در جامعه و سیاست آشکار شده است، و همان‌گونه که شایسته هر پژوهش علمی است، راههای مختلف مبارزه به محک آزمون خورده است. گرچه پلورالیسم تاکنون به سر منزل مقصود نرسیده است، همه دستاوردهای آزادی از جهت این کوشش مستمر به پروان آن منبهرند.

#### یادداشتها:

1. Harold Laski
  2. R.N. Figgis
  3. S.G. Hobson
  4. R.H. Tawney
  5. G.D.H. Cole
  6. Jean Bodin (1530-96)
  7. Thomas Hobbes (1588-1679)
  8. Jean - Jacques Rousseau (1712-88)
  9. John Austin (1790-1859)
  10. legal pluralism
  11. Leon Duguit
  12. L.Duguit (1913) *Law in the Modern State*
- Translated by Frida and Harold Laski, New York: Huebsch, 1919.
13. Vilfredo Pareto
  14. Gaetano Mosca
  15. Robert Michels

۱۶. برای اطلاع از تفصیل عقاید این سه تن، رجوع کنید به: استیوارت هوز، *آگاهی و جامعه*، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران، ۱۳۶۹، صص ۲۴۶-۲۲۱.

17. corporative model

تصمیم‌گیری و، از آن مهمتر، به دوش کشیدن بار مسؤولیت فردی است.

اعتراض سوم اینکه پلورالیست‌ها امکان دستکاری فرد از طریق گروههای هم‌دست با دولت را به غفلت گذرانیده‌اند، یعنی همان امکانی که موسولینی در ۱۹۲۶ در تأسیس رژیم شراکتی خود نهایت بهره‌برداری را از آن کرد. نظام شراکتی فاشیسم ایتالیا نیز مانند کمیته‌های مشورتی وزارتخانه‌ها و هیأت‌های کاری نظارت در کارخانه‌ها در کشورهایی همچون آلمان و لهستان و یوگسلاوی پس از جنگ جهانی دوم، نشان داد که اجرای سیاستهای دولت بر پایه عدم تمرکز جغرافیایی و فدرالیسم و اصول پلورالیسم، غالباً به معنای انتقال قدرت حکومتی به عناصر سلطه‌گر در ثروتمندترین و جاه‌طلب‌ترین و فرصت‌طلب‌ترین گروه‌هاست، و به جای اینکه برای فرد آزادی به ارمغان بیاورد، به تحکیم قدرتهای متمرکز و مستقر خصوصی می‌انجامد. پلورالیست‌ها به کرامت انسانی معتقد بودند، ولی در عمل به تشکلهای بزرگ و مقتدری مثل شرکتهای صنعتی و بازرگانی و سازمانهای کشاورزی و گروههای صنفی و اتحادیه‌های کاری و حرفه‌ای برخوردند که بظاهر ماهیت انتخابی داشتند ولی درحقیقت در جامعه صنعتی نوین به آنچنان درجه‌ای از تمرکز سازمانی رسیده بودند که، مانند دستگاههای خفقان‌آور دولتی، جایی برای برابری و آزادی و استقلال باقی نمی‌گذاشتند.

چهارمین اشکالی که منتقدان وارد کرده‌اند این بوده که پلورالیست‌ها آنقدر نگران سوءاستفاده از قدرت حکومتی بوده‌اند که منطقاً کارها می‌بایست به بن‌بست بکشد. خواستشان این بوده که دولت از توان تصمیم‌گیری مستقل محروم شود و به سطح داور بیطرف در رقابتها و ستیزه‌ها پایین بیاید و وظیفه‌اش صرفاً تسهیل حصول توافق میان گروهها باشد و قوانین از گروهها نشأت بگیرد، نه از سیاست‌گذاران دولتی. این اعتراض البته به دوره پلورالیسم حقوقی واردتر است تا ادوار بعد. پلورالیست‌ها بعدها خود دریافتند که چنین ترتیبی ممکن است چرخ کشور را از گردش باز دارد، در نتیجه کشمکشهای درون گروهی یا بین گروهها، به بن‌بست سیاسی بینجامد. به این جهت، گرچه پیشتر پلورالیسمی مانند خیرعموم و آزاده عام را یکسره مردود شمرده بودند، در دهه ۱۹۳۰ وقتی با خطر خارجی فاشیسم و هم‌چشمیهای بین‌حاصل گروههای داخلی روبرو شدند، به

«میروسلاو هولوب Mitrosław Holub»، شاعر نوپرداز چکسلواکی، به سال ۱۹۲۳ در «پیلسن Pilsen» به دنیا آمد. پدرش کارگر راه آهن و مادرش معلم زبان بود. سرودن شعر را از سی سالگی همزمان با پژوهشهای بالینی آغاز کرد. «میروسلاو هولوب» نه تنها یکی از بارآورترین و اصیلترین شاعران معاصر چکسلواکی است بلکه دانشجوی برجسته و ممتاز هم است. او به سیر و سفرهای فراوان پرداخته و در انجمنهای علمی شرکت کرده است.

تمامی صناعت «هولوب» بر کشف و تحلیل واقعیت متمرکز است و صور «شعر آزاد» خود را ملهم از «ویلیام کارلوس ویلیامز» شاعر آمریکایی، می داند. وی تا کنون چند گزینه شعر به نامهای: «آشیل و لاکپشت» (۱۹۶۰)، «برخیز و در را باز کن» (۱۹۶۱)، «آنجا که خون جاری است» (۱۹۶۳)، «دل شیدا» (۱۹۶۳)، دو سفرنامه و بیست و پنج رساله عالمانه درباره «آسیب شناسی» به رشته تحریر درآورده است.

«میروسلاو هولوب» آمیزهای غریب و شاید چهرهای یگانه است. بیش از همه، دوست می دارد برای مردمی شعر بگوید که شعر و شاعری را بر نمی تابند؛ مثلاً برای کسانی که حتی نمی دانند شعر باید برای آنها گفته شود. دلش می خواهد آنها شعرهایش را به طور طبیعی و به همان گونه که روزنامه می خوانند یا به تماشای بازی فوتبال می روند، بخوانند. نه اینکه آن را چیزی دشوارتر، یا ظریف و ارزنده بدانند.

# ✓ جنگل ✓ دست یاری ✓ در

دست یاری به سوی غلف دراز کردیم -  
و به ذرت بدل شد.  
دست یاری به سوی آتش دراز کردیم -  
و به موشکی بدل شد.  
با درنگ،  
با ملاحظه،  
دست یاری به سوی مردم دراز کنیم،  
به پاره‌ای از مردم...

میان صخره‌های بنادیت  
آنجا که روح پرندگان  
بذرهای خارا را می شکافت  
و تندیسهای درختان  
با بازوان سیاهشان  
ابرها را می تاراند،  
ناگهان  
غرضی بر می خیزد،  
بدانسان که گوئی تاریخ  
از بیخ و بن برکنده می شود،  
غلفها بر می جهند،  
پاره سنگها به لرزه درمی آیند،  
نطح زمین دهان می گشاید  
و آنجا  
قارچی می روید  
به عظمت نفس زندگی  
انباشته از هزاران هزار ساخته  
به عظمت نفس زندگی  
جاودانه،  
پُر آب،  
که پدیدار می شود در این جهان  
برای نخستین بار  
و واپسین بار.

برخیز و در را باز کن!  
شاید بیرون درختی باشد  
یا جنگلی، باغی،  
یا شهری جادویی.  
\* \* \*  
برخیز و در را باز کن!  
شاید سگی مزبله‌ها را می کاود  
شاید چهره‌ای بینی،  
یا برقی نگامی،  
یا منظر خیالی.  
\* \* \*  
برخیز و در را باز کن!  
اگر مهی باشد  
پراکنده می شود.  
\* \* \*  
برخیز و در را باز کن!  
حتی اگر تنها  
تاریکی دامن می گسترد،  
حتی اگر تنها  
باد خنلنده باشد،  
حتی اگر  
هیچ چیز نباشد،  
برخیز و در را باز کن!  
هیچ اگر نباشد  
نسیمی درگذر است.

